



حقایق از تاریخ زندگی نادرشاه

از روی نسخه منحصر بفرد نویسنده انگلیسی معاصر او

جناب آقای اسماعیل اصائلو (مدیرالدوله) که از رجال عالی مقام و نیکنام هستند، به شعر و ادب و زبان پارسی عشق میورزند و گنجینه‌ای نفیس و بدیع از کتاب‌های کمیاب و مخطوطات و مرقمات و هنرهای زیبای گرانبها گرد آورده‌اند. از آنجمله کتابی است مخطوط بخط خوش و بقطع وزیری در حدود ۱۶۲ صفحه غیر مصور هر صفحه ۱۲ سطر، ترجمه کتاب **جمس فرپرز صاحب انگلیسی** که معاصر و معاهد نادرشاه بوده و با وی دیدار داشته و وقایع روزانه به از ورود نادر را به هندوستان نوشته است. نام ترجمان پارسی کتاب معلوم نیست ولی کتاب بخط خود اوست. می‌نویسد شخصی محترم که آن زمان در انگلیس بود این کتاب را برای من فرستاد تا ترجمه کنم. نویسنده انگلیسی در این کتاب اوضاع و احوال هندوستان و امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی زمان محمد شاه گورکانی پادشاه تیموری هندوستان و دیگر افراد آن خاندان را شرح میدهد تا میرسد به حمله نادر که خود او حضور داشته است. ما نمیدانیم آیا نسخه انگلیسی کتاب در کتابخانه‌های اروپا موجود است یا نه؟ ولی بطور قطع نسخه ترجمه پارسی منحصر بهمین است که فعلاً در ملکیت آقای مدیرالدوله قرار دارد. در هامش یکی از صفحات کتاب شرحی نوشته شده است که امضاء **(علی اصغر)** دارد و بحسب آقای مدیرالدوله، میرزا علی اصغر خان امین السلطان انابک اعظم است

* آقای احمد شاهد رئیس اداره امور عمومی مرکز مردم شناسی ایران از پژوهندگان و هنرشناسان معاصر.

که وقتی این کتاب در ملکیت او بوده است. آقای مدیرالدوله از فرط علاقه‌ای که به ماهنامه گوهر دار نداین کتاب را در اختیار پوزوهنده پرتوش و توان آقای احمد شاهد گذاشته‌اند و ایشان هم از روی کمال مکرمت قسمتهائی از کتاب را عیناً و قسمتهای دیگر را بطور خلاصه برای درج در ماهنامه تحقیقی گوهر فرستاده‌اند که بطور مرتب انتشار خواهد یافت اینک رشته سخن را با آقای شاهد می‌سپاریم. **دکتر کاسمی**

نخست از آقای اسماعیل اصائلو (مدیرالدوله) سیاست‌سازم که کتاب منحصر بفرد خود را بجهت تهیه مقالات زیر در اختیارم گذاردند تا نکاتی از زندگی نادرشاه که تاکنون مستور مانده بود، طی مقالاتی روشن شود؛ مقالاتی که تحت عنوان «گوشه‌ای از زندگی نادرشاه» برای چاپ در مجله وزین گوهر تهیه و تقدیم خوانندگان میشود شامل مطالب زیر خواهد بود:

۱- گوشه‌ای از زندگانی نادرشاه

۲- فرمان نادرشاه در اتحاد شیعه و سنی

۳- نامه یکنفر قزلباش که در اردوی نادر کار میکرده و بدوستش از چگونگی اوضاع نوشته است.

۴- مرسله منشی سر بلندخان از دهلی به میرزا پسر علی محمد خان به احمد آباد هند که در سال ۱۱۵۱ نوشته شده است.

۵- تفویض تمام اراضی واقع در مغرب رودخانه اتک به نادر شاه توسط مرسله‌ای که فرستاده است.

۶- روزنامه وقایع و احوال روزانه بعد از ورود نادر بهند که این قسمت را میرزا زمان منشی سر بلندخان در دهلی نوشته و از روی اصل انگلیسی آن ترجمه شده است. این قسمت کلیه کارهای نادر و ابزار و آلات و افراد و تاکتیک نظامی را شامل میشود.

۷- شرح خصوصیات و صفات نادرشاه.

۱- گوشه‌ای از زندگانی نادرشاه

نادرشاه پادشاه جنگجو و دلاور ایران در کلات زاده شد. پدرش رئیس طایفه بی از افشاریه بود که قشون کافی داشت و در برابر تاخت و تاز تراکمه در خراسان سدی بشمار میرفت. عموی نادر بعد از فوت پدرش اختیار قلعه کلات را بدست میگیرد و نادر قلی که هنگام مرگ پدر خردسال بوده است کم کم رشد میکند. قرار بر این بوده است که نادر قلی همینکه بسن رشد برسد حکومت قلعه بدو تفویض گردد. مردم کلات از عموی نادر میخواستند که خود او حکومت را در دست داشته باشد. عموی نادر به خواست مردم بکارش ادامه میدهد. اینجاست که نادر قلی راهی مشهد میشود، زیرا با شوری که در سرداشته نمیتوانسته است دیگر در بین اقوام خود باقی بماند و زندگی کند.

در مشهد مرکز حکومت: در مشهد نادر بخدمت بیگلربیگی وارد و در آنجا بسمت و نیابت ایشک آقاسی باشی مشغول خدمت میشود. در آن مقام طوری رفتار میکرده که سر-دسته يك دسته سوار شده و در جنگها چنان رشادت خود را ظاهر میساخته، که در ظرف چند سال بمنصب مین باشی گری ارتقاء یافته است. نادر تسای سالگی این منصب را حفظ میکند و در این مدت متانت و شجاعت زیاد از خود نشان میدهد و دوستان پیشمار بدست میآورد، دوستان او را محرم و دوست خود میدانند ولی کسانی که با او نزدیک نمیشدند و نیجوشیدند او را کناره جو تصور میکردند. نادر قهرمان روز بروز شهرت پیدا میکند و مصمم است که اگر اتفاقی پیش آید کار خود را با علی درجه برساند ولی تصورات و آرزوهای بلند خود را پنهان میدارد و کمال دقت را دارد که مبادا کاری از او سر بزند که از بلندپروازیش آگاه گردند و اسباب زحمت او شوند. نادر در هر مقام مسرت و رضایت خود را ظاهر میساخته است.

رشادت چشمگیر: در سال ۱۱۳۳ ه. ق که تراکمه با دوازده هزار سوار بخراسان داخل میشوند والی خراسان که فقط ۱۰۰۰ سوار و دوهزار نفر افراد پیاده دارد از این واقعه بیمناک میشود و بمشورت با امراء و صاحب منصبان میپردازد. والی خراسان میگوید اگر بزودی جلو تراکمه گرفته نشود تمام خراسان را بر حسب عادت خراب خواهند کرد و اموال مردم را بتاراج و غارت خواهند برد. صاحب منصبان میگویند با عده ای که در اختیار هست نمیتوان بمقابله دشمن پرداخت زیرا تمام کشته خواهند شد و پادشاه مواخذه خواهد کرد که چرا قشون را بیجا بکشتن داده ایم. بیگلربیگی همینکه اضطراب و وحشت در آنان مشاهده میکند خود داوطلب میشود که با همان قشون بمقابله پردازد، نادر قلی در این شوری حاضر بوده ولی در مقامی که داشته نمیتوانسته چنانچه از او سئوالی نشود اظهار نظر کند و در عین حال برمیخیزد و اجازه میطلبد که رأی خود را بعرض برساند و اجازه صادر میشود. نادر قلی میگوید: دشمن نزدیک است و مجال گفتگو نیست چند روز دیگر رؤسای قشون بآنچه نمیخواهند تن در دهند بناچار تن در خواهند داد و شجاعت رئیس ما که میخواهند شخصاً بمدافعه دشمن بروند قابل تحسین است ولی لزومی ندارد که خود را بمخاطره بزرگ بیاندازند زیرا اگر اتفاقی بیافتد تمام مملکت از دست خواهد رفت. رأی صواب آنست که خود در شهر با هر مقدار سپاهی که میتوان از اطراف گردآوری کند بمانند و بمحافظت شهر پردازند و معابر و دربندها را فوری سد کنیم و جلو دشمن را بگیریم تا قشون دیگری بامداد برسد... و اضافه کرد: من بر شادت و مهارت قشون حاضر اطمینان دارم و هر گاه به سرکردگی این قشون مامور شوم بطور یقین غلبه خواهم کرد و اگر غالب نشوم از سر خود التزام میدهم. بیگلربیگی از این اظهار خدمت چنان خرسند میشود که رای سرکردگان

دیگر را نمیبرد اینجاست که نادر اولین بار بسرکردگی قشون چند هزار نفری نائل میآید. **پیروزی :** - وقتی بیگلربیگی بنادرقلی امر میکند که بامنتصب سرکردگی قشون حرکت کند و بمقابله پردازد، صاحبمنصبان و اغلب مینباشیان که برنادر مقدم بودند از اطاعت او امتناع ورزیدند و نادرقلی از افسران جزء بجای آنان انتخاب و قشون حرکت کرد. تمام مانند سردار خود مصمم بودند که بیاری خداوند متعال بردشمن غلبه کنند. سرکرده ترکمانها چهار منزل از مشهد دور بود وقتی شنید که لشکر میآید قشون خود را مرتب میکند و نیمی از این قشون دوازده هزار نفری برای غارت رفته بودند. نادر سپاه خود را به نقطه بلندی میکشاند و بآنها میگوید این قشون بیش از شش هفته زار نفر بنظر نمیآید و اگر عده آنها دو مقابل هم باشد مرا باکی نیست چون بهنر رشادت شما وقوف دارم یقین دارم که با رشادت خود جان و مال و آزادی هموطنان خود را خواهید خرید. ترکمانان بشدت حمله میکنند. ایرانیان بسردار رشید خود که باکمال رشادت ایستاده است اقتدا میورزند جنگی سخت درمیگیرد و مدتی غلبه هیچک معلوم نمیشود، بالاخره کوکب اقبال نادر طلوع میکند و سرکرده تراکه بدست نادر کشته میشود شش هزار نفر از تراکه تار و مار و بقیه بدست دهاقین کشته و یا اسیر میگردند.

خبر پیروزی : وقتی خبر پیروزی نادر بشهر مشهد و به بیگلربیگی میرسد بسیار شادمان و خرسند میشود نادر متعاقب این خبر پیروزمندانه بشهر وارد میشود و بدون آنکه درنگ کند بحضور بیگلربیگی میرود. والی به نادر میگوید تقاضای سرکردگی کل قشون خراسان را از شاه استدعا کرده ام ولی سلطان حسین در این وقت پادشاه ایران و بسیار ضعیف العقل و تن پرور بوده است بخدمات نادر توجهی نکرده و این منصب را بیکی از نجیب زادگان میدهد که مانند خود او دارای صفت تن پروری و ناشی در امور جنگی بوده است.

نتیجه خدمت برای سلطان حسین صفوی : با استدعای بیگلربیگی و عدم تصویب سلطان حسین صفوی و تفویض مقام سرکردگی قشون خراسان بدیگری که علت آن همان صاحبمنصبانی بودند که با رأی نادر با جنگ تراکه مخالفت ورزیدند و وسائل و اسباب مخالفت سلطان را در دربار برای مقامی که نادر مستحق آن بود نیز فراهم کرده بودند، این مرد شجاع را که دوست و حامی در دربار نداشت مایوس و دلتنگ کرد، نادر سخت بر آشفت و به بیگلربیگی گفت جوانی که بسرکردگی قشون معین شده باید برود با زنان در حرم زندگی کند و تنها مقامی را که برای اینجانب در نظر گرفته بودید در حق من بعمل آورید. بیگلربیگی قسم یاد کرد که آنچه واقع شده برخلاف میل او بوده است اما نادر بخواسته خود ادامه میدهد تا آنجا که بیگلربیگی شنیدن گفتار نادر را نمی تواند تحمل کند دستور می دهد او را بچوب می بندند و آنقدر چوبش میزنند که ناخن های پایش می ریزد و از خدمت اخراجش می کنند و نادر بوطن اصلی مراجعت می کند. مانده دارد